

ایلات، طوایف و هویت ایرانی

سید عطاء‌الله سینایی*

E-mail: sinaee_sa@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱۰

چکیده

شواهد تاریخی فراوانی درباره درک هویت ایرانی در میان ایلات و طوایف در دوره قاجار ارائه شده است. ایلات و طوایف ایران از طریق نظام تبادل شفاهی فرهنگی با سنت‌های گوناگون هویت‌بخش ایرانی ارتباط برقرار کرده‌اند. چنین زمینه‌هایی موجب می‌شد که این جوامع در غیاب ارتش و سازمان نظامی مدرن، مهم‌ترین نیروی سپاهی دفاع از مرزها را شکل دهند؛ اما به‌رغم این موضوع، وجود همگرایی درونی در جوامع طوایفی و ایلپاتی، تنوع، تفاوت‌ها و تمایزات میان آنها، فقر فرهنگی و بی‌سوادی فراگیر، مقاومت شدید این جوامع در برابر رویکرد نوسازی حکومت پهلوی و تنش‌های قبیله‌ای و طایفگی وسیعی که در این خصوص رخ داد، تحلیلگران مسائل هویت را به طرح کردن شواهدی برای تأیید این فرضیه تشویق کرد که ایلات و طوایف ایران، نیروهای اجتماعی دولت‌ستیز و ضدملی و فاقد عنصر آگاهی و علائق هویتی ایرانی بوده‌اند.

چنین وضعیتی باعث می‌شود که موضوع رابطه ایلات، طوایف و هویت ایرانی ما را در برابر این پرسش قرار دهد که آگاهی طوایف و ایلات در دوره قاجاریه، درباره هویت ایرانی خویش چگونه بوده است؟ این پژوهش می‌کوشد از طریق مطالعه تاریخی موضوع پاسخی برای این پرسش بیابد.

کلید واژه‌ها: طوایف، ایلات، هویت ایرانی، دفاع، قشون، قاجاریه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* استادیار جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه شهرکرد، نویسنده مسئول

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

ایلات و طوایف ایرانی به‌رغم تفاوت‌های زبانی، گویشی، مسلکی، اقلیمی و اجتماعی، در برهه‌های تاریخی، آگاهی و احساس مثبت خود را به «ایران» نشان داده‌اند. در واقع برخلاف آنچه گفته می‌شود که «تعلق خاطر شدید افراد ایلاتی به نظام قبیله‌گی باعث پدید آمدن سد بزرگی بر راه ابراز وفاداری آنان به دولت می‌شد» (کاتم، ۱۳۷۸: ۵۴)، همیشه نوعی احساس همبستگی در چهارچوب تعلق همه گروه‌های ایلی، روستایی و شهری به سرزمین ایران و تمدن و فرهنگ آن وجود داشته است که این احساس تعلق خاطر را در اوضاع بحرانی، نظیر جنگ‌های میان ایران و همسایگان نشان می‌دهد. در این جنگ‌ها همه گروه‌های ایلی و طایفه‌ای ایران و ساکنان شهرها و روستاها، تحت فرمان پادشاهان در برابر دشمنان ایران صف‌آرایی می‌کردند (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۷۷)؛ بنابراین می‌توان گفت که هویت‌های تکه‌تکه و موزائیکی ایلات و طوایف در میان هویت کلان ایرانی، در برابر هویت‌های بیگانه و غیرایرانی از طریق کنش‌های فرهنگی مانند: بالیدن به زبان و شعر فارسی، اسطوره‌های ایران و مذهب تشیع و اقدامات نظامی - سیاسی مانند مقاومت در برابر تهاجم بیگانگان و دفاع از مرزهای سرزمین ایران شناسایی می‌شود.

در واقع با وجود آن‌که مردمان ایلات و طوایف عموماً بی‌سواد بودند و نظام تبادل فرهنگی و اجتماعی در میان آنان، بر انتقال شفاهی اطلاعات استوار بود و چنین نظامی فرهنگی ظرفیت‌های اندکی برای برقراری ارتباط و توسعه قلمرو دانستن در اختیار این مردم قرار می‌داد؛ بنابراین ممکن است شناخت مفهوم هویت ملی در چهارچوب ناسیونالیسم برای آنان دور از انتظار باشد.

در عین حال برخی پژوهش‌ها، با ملاحظه ویژگی‌های ساختار اجتماعی ایلات ایران که از طریق نظامی سلسله‌مراتبی مبتنی بر نسب، انسجام درونی و استقلال بیرونی خود را حفظ می‌کرد (سینایی، ۱۳۸۶: ۱۴۲)، این ادعا را طرح می‌کنند که وفاداری‌های ایلات درونی است و در واقع ایلات و طوایف، فاقد احساسات ملی و آگاهی از هویت فراقومی هستند. چنین رویکردی در میان این پژوهشگران امروزه نیز طرح می‌شود و آنان ضمن تأیید وجود اجتماعات قومی در ایران، آنان را دست‌کم از نظر هویت ملی ضعیف ارزیابی می‌کنند (حاجیانی، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

داعیه تحلیل‌گرانی که از این نظر به موضوع طوایف و هویت ایرانی می‌نگرند، آن است که رضاشاه پهلوی در چهارچوب سیاست یکپارچه‌سازی و ایجاد دولت مدرن،

قدرت‌های معارض ایلی را سرکوب و موضوع هویت ایرانی را نهادینه کرد که از زمان جنبش مشروطیت به صورت همه‌گیری در عرصه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران طرح شده بود. تا پیش از به قدرت رسیدن پهلوی در چنین جامعه‌ای، به محض آشکار شدن نشانه‌های ضعف در نظام حکومتی مسلط، جنب و جوش گریز از مرکز ایلات ایران خود را آشکار می‌کرد. این بدین معنا تعبیر می‌شود که ایلات اساساً «دولت‌ناپذیر» هستند. در واقع از این که ایلات و طوایف هرگز به طور کامل مطیع سلاطین ایران نبودند و روحیه دولت‌گریزی یا حتی دولت‌ستیزی یکی از شاخص‌های معرفی ایلات ایران به‌ویژه در دوره قاجار بود، چنین نتیجه گرفته می‌شود که آنان فهم یا تعلق خاطری به هویت ایرانی نداشته‌اند. برخی پژوهشگران نیز تنوع قومی را موجب عدم شکل‌گیری هویتی غالب و کلی در ایران قلمداد کرده‌اند (حاجیان، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

این تحلیلگران هم‌چنین اظهار می‌کنند که «در فضای تعدد شکاف‌های طایفگی و تعدد ایلات و عشایر در ایران دوران قاجار، امکان نهادینه شدن مفهوم یکپارچگی و به تبع آن خودآگاهی ملی در ساخت اجتماعی ناهمگون ایران وجود نداشت؛ به‌ویژه این که بافت ایلی و عشیره‌ای نیز از اساس با استقرار حکومت ملی مخالف بود» (دلیرپور، ۱۳۸۶: ۱۳۷).

بر اساس آنچه این پژوهشگران مدعی آن هستند، در واقع شکل‌گیری مفهوم دولت مدرن که مستلزم یکپارچگی و به تبع آن خودآگاهی ملی است، از اواخر دوره قاجار که «عشایر به تدریج رو به زوال گذراندند و طبقات متوسط شهری و طبقه نوپدید کارگری به رشد خود ادامه دادند، با روی کار آمدن رضاشاه و اولین شکل دولت مدرن در ایران محقق شد (دلیرپور، ۱۳۸۶: ۱۳۷). به اعتقاد آنان، رضاشاه در کنار سرکوب ایلات، عشایر و طوایف در فرآیند نوسازی جامعه تلاش کرد از ایدئولوژی ملی‌گرایانه یا ملت‌سازی از بالا برای استقرار دولت مطلقه بهره‌گیری کند. به عبارت دیگر، او ملی‌گرایی را به ایدئولوژی دولتی برای جلب پشتیبانی مردم در امر نوسازی جامعه و استوارسازی قدرت مطلق خود تبدیل کرد (مطلبی، ۱۳۸۶: ۲۰۹).

تحلیلگرانی که به درک نشدن هویت ایرانی از سوی طوایف و ایلات ایران قائل هستند، بر وجود تنش‌های پدیده‌های پردامنه طایفگی‌ای تأکید می‌کنند که در تاریخ ایران در دوره پس از اسلام و به‌ویژه از زمان ورود سیل آسای طوایف ترک و ترکمان در دوره سلاجقه و سپس یورش مغولان وجود داشته و با سقوط صفویان به شدت افزایش یافته و تا پایان قاجار کم‌وبیش تداوم داشته است. هم‌چنین این عده فضای آشفته ایلی و طایفگی ایران را دلیلی بر درک نشدن هویت مشترک ایرانی و فقدان این هویت جمعی

را نه تنها در میان طوایف و ایلات ایرانی، بلکه در میان تمام ایرانیان برمی‌شمارند. آنان اظهار می‌کنند که مفهوم هویت ایرانی پس از آشنایی روشنفکران ایران با تحولات فکری و فرهنگی جوامع غربی و نیز توسعه آشنایی جریان‌های روشنفکر با تصاویر جدیدی پدید آمد که مستشرقان از ایران پیش از اسلام ساخته و پرداخته بودند. به اعتقاد آنان این تصویر مجعول که پایه‌های شکل‌گیری هویت ایرانی بر آن استوار بود، در فضای آشفته ایران دوره پیش از مشروطیت که همه به دنبال راه‌های گریز از آن وضعیت فلاکت‌آمیز بودند، از سوی روشنفکرانی پرننگ و پراهمیت شد که در کنار تجلیل از دستاوردهای تمدن غربی «بازگشتی» را به‌عنوان راه حل طرح می‌کردند. آنان بازگشت به ایرانی دارای نظام دولت، زبان، دین و بنابراین هویت مشترک را وعده می‌دادند و در واقع به داشته‌های ایران پیش از دوره اسلامی اشاره می‌کردند و به شرح و تفسیر ستایش‌آمیز آن می‌پرداختند. این تصویر که سپس با فراگیر شدن امواج جنبش مشروطیت در نظر عموم مردم ایران جلوه‌ای زیبا یافت، در فضای پراحساس پیروزی جنبش و جشن و شور تولد ایران نوین، به‌صورت نام‌نشانی برای این شخصیت جدید رسمیت یافت. چنین تصویری از هویت به مثابه بخشی از ایدئولوژی ایران یکپارچه و نوین، با آغاز سلطنت رضاشاه پهلوی که فاقد پایگاه ایلپاتی بود و نیز به روش‌های گوناگون در صدد نابود کردن پایه‌های قدرت ایلات بود، در برابر تصویر سرزمینی با هویت‌های تکه‌تکه و معارض، به‌صورت خونی در رگ‌های دستگاه آموزش و پرورش و دستگاه تبلیغاتی دولت مدرن پهلوی جاری شد. تبلیغات وطن‌پرستانه دولت مدرن، زمینه‌های پیدایش چنین مفهومی از هویت را پدید آورد. در همین زمان سکولاریست‌ها تحت تأثیر مفهوم اروپایی ناسیونالیسم، برای ایجاد حس و هویتی مشترک میان تمام مردم از دولت واحد سرزمینی استفاده می‌کردند و متعاقباً جوامع ترک، عرب، ترکمن، بلوچ، گیلگی، مازندرانی، گُرد، لر، ارمنی، آشوری و دیگر جوامع مذهبی، زبانی و قبیله‌ای حاضر در حدود اداری فلات ایران، همه ایرانی خوانده شدند. زبان فارسی از سوی شرق‌شناسان، زبان ملی و سرمایه فرهنگی - تاریخی ایران شناخته شد و متعاقب این انتساب بود که ناسیونالیسم ایران شتاب گرفت؛ بنابراین و به مرور این تصویر مجعول، ولی رسمیت یافته از ایران در فضای عمومی و آکادمیک جامعه نیز نهادینه شد. حال آن‌که حقیقت به گونه‌ای دیگر بود. چنین تلقی‌ای از ایران به وسیله تاریخ‌نگاری اروپایی زمینه رضایت از هویت جعلی‌شان را به دولت‌ها و توده‌های قرن بیستمی این سرزمین داد و مردم را تحت عنوان ایرانیان به خاطر جلال و دوامشان در تاریخ مغرور کرد (ن.ک: وزیری، ۱۹۹۳).

برخی چون ریچارد کاتم نیز، با توجه به بی‌سوادی مردمان ایلات و روستاییان و این‌که چنین وضعیتی باعث می‌شد افق دید این مردم به روستا و تیره و طایفه خویش محدود بماند، معتقدند که «آگاهی این مردم از مفهوم ایران بسیار مبهم بود و آنها قادر نبودند مفهوم ناسیونالیسم را درک کنند» (کاتم، ۱۳۷۸: ۵۴). وی می‌افزاید: «بافت ایللی و عشیره‌ای از اساس با استقرار حکومت ملی و مطالبات ناسیونالیستی مخالف بود و بنابراین باید ایلات و عشایر ایرانی را در ردیف نیروهای ضد ناسیونالیستی قرار داد. هرچند که از ناحیه بعضی از آنان کمک‌هایی هم به جنبش‌های ملی شده باشد» (کاتم، ۱۳۷۸: ۵۹). دو گزارش و شرح بی‌طرفانه ارائه‌شده از این دو نگاه تحلیلی، یکی با مبنا قرار دادن تعدد و تنوع طوایف و ایلات و پراکندگی و سابقه تعارضات و تنش‌های آنان با حکومت مرکزی و بی‌سوادی فراگیر مردمان جوامع ایللیاتی و طوایف ایران؛ و دیگری با تکیه بر نظام شفاهی تعلیم و تربیت و نیز تبادل فرهنگی میان ایلات و طوایف و هم‌چنین اقدامات فراوان دفاعی آنان در حفظ مرزهای ایران و نیز با نظر به این‌که اساساً کل ساختار نظامی و قشون ایران در دوره قاجاریه از ایلات و طوایف شکل یافته بود، موضوع رابطه ایلات، طوایف و هویت ایرانی را صورتی مشکل‌زا می‌بخشد و ما را در برابر سؤال این پژوهش قرار می‌دهد.

سؤال پژوهش

«آیا ایلات و طوایف ایران، در دوره قاجاریه از هویت ایرانی خویش آگاهی داشتند؟» فرضیه مقاله «ایلات و طوایف، در دوره قاجار، از ایرانی بودن خویش آگاهی داشتند و براساس همین درک آگاهانه بود که به هنگام کارزار، عالی‌ترین احساسات خود را نثار دفاع از سرزمین ایران می‌کردند».

تعریف مفاهیم

ایلات و طوایف ایران: جوامع کوچ‌رو و آن بخش از جوامع یکجانشین ایران، ایلات و طوایف ایران را تشکیل می‌دهند که از سازمان طایفگی برخوردار هستند و اعضای آن آگاهی و پیوندهای خود را به این سازمان عشیره‌ای و طایفه‌ای از دست نداده‌اند.

هویت ایرانی: عناصر هویت‌بخش ایرانی را می‌توان شامل قلمرو جغرافیایی ایران، اسطوره شاهنامه و مفاهیم زرتشتی و تاریخ اسطوره ایران، مذهب تشیع، زبان فارسی، نظام دولت، نهاد سلطنت و میراث تاریخ پادشاهی ایران برشمرد.

درک آگاهانه: بیان احساسات مثبت و اقدامات و افعالی که بیانگر درک و تعلق خاطر به تمام یا بخشی از این عناصر هویتی باشد.

روش تحقیق: کیفی / روش هرمنوتیک مؤلف محور

بر این اساس، متون و اسناد تاریخی مربوط به دوره تحقیق با توجه به زمینه‌ها و اوضاع اجتماعی آن دوره تاریخی بررسی و درک خواهد شد و با ملاحظه بحث‌های زبانی و واژگانی آن دوره خاص، پژوهش شکل می‌گیرد.

تکنیک گردآوری داده‌ها: کتابخانه‌ای، اسنادی

شواهد و داده‌های فنون کتابخانه‌ای (اسنادی) گردآوری و مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ضرورت و اهداف تحقیق

درک واقعیت‌های مربوط به چیستی و چگونگی تداوم هویت ایرانی و تقویت محورهای همگرایی وحدت ملی از ضرورت‌ها و اهداف این پژوهش است.

بررسی داده‌ها

ایلات و طوایف ایران

صحنه سیاسی تاریخ ایران مملو از جبهه‌گیری‌های ایلات و طوایف است. گروهی از این جوامع کوچ‌رو هستند و سازمان ایلپاتی دارند و خصایص مشترک قومی آنان را به هم پیوند داده است. این مسئله مهم‌ترین فصل تمایز میان این جوامع و جوامع یکجانشین محسوب می‌شده است و جز این مرزبندی خاصی میان جامعه قومی و جامعه ایلی ترسیم نمی‌شد (بهرامی، ۱۳۷۷: ۸۶).

مهم‌ترین ویژگی‌های ایلات، کوچ‌رویی و سازمان ایلپاتی آنان است؛ اما برخی از جوامع کوچ‌رو چنان‌که در طول زمان ساکن شده باشند ولی، پیوندهای خود را با سازمان ایلی و عشیره‌ای از دست نداده باشند، نیز همچنان ایلی و عشیره‌ای به حساب می‌آیند (فیروزان، ۱۳۶۲: ۳۳)؛ بدین معنا اینها نیز شکلی از جوامع طایفه‌ای را تشکیل می‌دهند. درواقع فقط در صورتی که «افراد خانوارهایی از عضویت در جامعه ایلپاتی خارج شوند، و علاوه بر کنار گذاشتن کوچ‌رویی، پیوند خود با سازمان طایفگی و ایلپاتی و عضویت در نظام سلسله مراتبی آن را از دست بدهند، دیگر ایلپاتی نیستند» (فیروزان، ۱۳۶۲: ۳۳). نادر افشار نادری برای شناسایی جامعه ایلی، «آگاهی اعضا به

جامعه خود و احساس تعلق به آن در کنار وجود رده‌بندی ایلی و سرزمین مشترک را لازم و کافی می‌داند» (افشار نادری، ۱۳۶۲: ۳۳۱). «در این صورت کسانی که از تعلق خود به چنین تقسیم‌بندی‌هایی آگاهی دارند، چه آن‌که از عشایر کوچنده باشند یا طوایف سکونت‌یافته، جزء جوامع ایلی به‌شمار می‌آیند» (فیروزان، ۱۳۶۲: ۱۵). پژوهشگران، ایلات و طوایف ایران را از نظر خاستگاه «سرزمینی» و «شمار» و «زبان» به چندین گروه تقسیم کرده‌اند. لمتون در دوره اسلامی آنان را شامل «سه گروه بزرگ عرب‌ها، ترک‌ها و ترکمان‌ها و گروه سوم گُردها، لرها، بلوچ‌ها و گیل‌ها» می‌داند (لمتون، ۱۳۶۲: ۱۹۷). تروبتسکوی پژوهشگر روس که میان مفهوم ایل، قبیله و قوم تفاوتی قائل نیست، قبایل ایران را از نظر تعلق قومی در سه گروه اصلی تقسیم می‌کند که پرشمارترین آنها، گروه طوایف ایرانی هستند که در کوهستان‌های زاگرس در باختر تا فارس، شهرستان‌های کوهستانی کرانه‌ای خزر در شمال، مکران و بلوچستان در جنوب و برخی ولایت‌های خاور و مرکز ایران سکونت دارند.

گُردها، بختیاری‌ها و لرها در میان قبایل گروه ایرانی، از فعال‌ترین طوایف درگیر با حکومت‌های مرکزی بودند که بارها مدعیانی برای تخت شاهی از میان آنها سر بر آورد. دومین گروه، از نگاه‌شمار، قبایل دارای ریشه‌های پیدایش و زبانی ترکی بودند که از سده‌های نهم تا شانزدهم میلادی / دوم تا نهم هـ.ق به ایران کوچ کردند. سومین گروه اعراب هستند که در جنوب خوزستان و کرانه‌های خلیج فارس زندگی می‌کنند، از طوایف دیگر کم‌شمارترند و از بازماندگان اعراب بادیه‌نشین هستند که در قرون اولیه اسلامی وارد ایران شدند و تا خراسان در شمال شرق ایران پیش رفتند، اما تنها طوایف عرب ساکن در این نواحی هویت خویش را حفظ کردند (تروبتسکوی، ۱۳۵۸: ۱۵؛ فیروزان، ۱۳۶۲: ۱۹).

«در تمام دوره انسجام سنت‌های ایلیاتی، ساخت اجتماعی ایل کلیتی را تشکیل می‌داد که مرزهای آن نه سرزمینی، بلکه فرهنگی بود» (تاپر، ۱۳۷۷: ۱۵۱) و «فرد در آن بیش از آن‌که وابسته به سرزمین یا کشور و ملت معینی باشد، وابسته به ایل بود» (سینایی، ۱۳۸۵: ۴۸). «ایلات و طوایف انسجام درونی داشتند و به تعلقات خود و آنچه منتسب به آنان بود، تعصب می‌ورزیدند» (افشار سیستانی، ۱۳۶۶: ۴۷۳ و امان‌اللهی، ۱۳۷۰: ۱۷۳). «این عصبیت مهم‌ترین عامل انسجام و استحکام درونی جامعه ایلی بود» (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۲۴۰).

در دوره قاجار مناطق وسیعی از کشور از نواحی ایلیاتی و عشایری تشکیل می‌شد و

مرزهای مشخصی میان قلمروهای عشایری و غیرعشایری وجود نداشت. «مقارن سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰ هـ ق) و محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هـ ق) جمعیت عشایر نیمه صحرائشین و تخته قاپو شده، نیمی از کل جمعیت ایران تخمین زده می‌شد» (لمتون، ۱۳۶۲: ۲۲۰-۲۱۹) در تمام این دوره‌ها، ارتباط ایلات ایران به حکومت‌ها در «طیفی متنوع از خصومت‌های بسیار شدید تا وفاداری‌های صادقانه در نوسان بوده است» (کاتم، ۱۳۷۸: ۵۳).

هویت ایرانی

ملت فراورده متطور فرهنگ، زمان، نهادها، و شهروندان خاص خویش است. این بدین معناست که هر ملتی محصول تحول فرایندهای تاریخی خود است، جداسازی این فراورده از این فرایندها، دقیقاً به معنای نادیده گرفتن وجوه شاخص و ممتازکننده هر ملت است؛ بنابراین فقط با درک این ویژگی‌ها و وجوه ممتازکننده است که می‌توان یک ملت و رفتار آن را درک کرد (فی، ۱۳۸۶: ۲۹۸). هویت نیز عبارت است از مجموعه‌ای از مشخصات فردی و اجتماعی و احساسات و اندیشه‌های مربوط به آنها که فرد آنها را از طریق کنش متقابل با جامعه و با یافتن تصویری از خود به دست می‌آورد و در پاسخ به سؤال «من کیستم» ارائه می‌کند.

«هویت می‌تواند در چندین سطح وجود داشته باشد و فرد ممکن است به شکل عادی چندین هویت را بپذیرد» (برتون، ۱۳۸۰: ۲۳). هویت فردی به ویژگی‌های منحصر به فرد شخص تعلق دارد، هویت اجتماعی نیز به ویژگی‌هایی اشاره می‌کند که فرد آنها را از طریق اشتراکات اجتماعی و عضویت در گروه‌ها و مقوله‌های اجتماعی مانند مذهب، قومیت، ملیت، جنسیت، احزاب سیاسی و غیره به دست می‌آورد. فرد از طریق قرار گرفتن در این گروه‌ها و مقوله‌ها است که به هویت «ما» در برابر «آنها» می‌رسد (احمدلو و افروغ، ۱۳۸۱: ۱۱۲). به اعتقاد جنکینز «هویت‌های اجتماعی بر اثر فرایندهایی برساخته می‌شوند که افراد و جماعت‌ها، طی آن از افراد و جماعات دیگر متمایز می‌شوند. این تمایزیابی از برقراری نسبت‌های «شباهت» و «تفاوت» میان افراد و جماعات نشئت گرفته است» (جنکینز، ۱۳۸۱: ۷). «از این نظر هویت‌های قومی نیز هویت‌هایی اجتماعی‌اند که به «شباهت‌ها» و «تفاوت‌ها»ی «ما» و «آنها» متکی هستند» (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۱۰) و در واقع قومیت، به مثابه صورتی از هویت اجتماعی، سطحی از هویت است که «سرنوشت فرد» را به «سرنوشت جمع» گره می‌زند؛ بنابراین «تعریف

«ما» همیشه مستلزم ارائه تعریفی از «آنها» نیز هست» (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۳۵)؛ از این رو در برگرفته شدن اجتماعات توسط هویت‌های قومی و ایلیاتی، به صورت سطوحی خُرد از هویت‌یابی، با قرار گرفتن در هویت‌های ملی، به منزله سطوح کلان‌تر هویت منافاتی نخواهد داشت. در واقع، این مسئله به صورت امری طبیعی در جریان است که انسان از پایین سطوح واحدهای اجتماعی، یعنی از واحد فردی، خود را از طریق تمایزگذاری شبیه‌سازی میان «من» و «او» و سپس میان «ما» و «آنها» تعریف می‌کند.

هویت ملی در واقع به ویژگی‌هایی اشاره می‌کند که جامعه‌ای ملی را از جوامع دیگر متمایز می‌کند. اشتراک در عناصر جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی، نظیر زبان، سرزمین، اسطوره‌ها، ساختار سیاسی و دین مؤلفه‌های هویت ملی قلمداد می‌شوند. بر این اساس ایرانیت نیز بر پایه نیای مشترک آریایی شکل گرفته است که مبنای آن نوعی ایلیت یا ناسیونالیسم ابتدایی بود.

نکته بسیار مهم دیگر در مورد مفهوم هویت ملی، عنصر «آگاهی» است که اهمیتی کلیدی در تداوم ملت‌ها دارد. در اینجا به نقش عوامل ذهنی توجه می‌شود. تجارب ذهنی مشترک و باور مردم به این که عضوی از یک ملت هستند و اهمیت عنصر آگاهی در ایجاد تصویری از ملت به عنوان کلیتی واحد، اجزای این ذهنیت روایتی را می‌سازند. این تصویرسازی ذهنی به صورت جمعی شکل می‌گیرد و به دوره زمانی خاصی محدود نمی‌شود، بلکه دارای تداوم تاریخی است (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۳۸). در چنین فضایی از آگاهی است که فرد از حالت آشنایی نشئت گرفته از یک رویارویی ساده و چهره به چهره فراتر می‌رود و با تمام نسل‌های گذشته که چنین باوری دارند و براساس نظام هویتی که نهادها و اسطوره‌ها را می‌سازند، احساس پیوند و همبستگی می‌کند و بدین دلیل است که از پیروزی‌های آنها شادمان و برانگیخته می‌شود و از شکست‌ها و ناکامی‌های آنان رنجور و غمگین می‌شود.

عناصر تشکیل دهنده ملت را می‌توان به دو گروه عینی و ذهنی تقسیم کرد. عوامل سرزمینی جزء گروه نخست و عوامل اسطوره‌ای، خاطره‌ها، باورها و فرهنگ در گروه دوم قرار دارند (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۲۷).

بنابراین عناصر هویت‌بخش ایرانی را می‌توان، قلمرو جغرافیایی ایران، اسطوره شاهنامه و مفاهیم زرتشتی و تاریخ اسطوره‌ای ایران، مذهب تشیع، زبان فارسی، نظام دولت، نهاد سلطنت و میراث تاریخ پادشاهی ایران برشمرد.

اقدامات دفاعی به مثابه عالی‌ترین شکل اظهار وفاداری به هویت ایرانی

گزارش‌های متعدد تاریخی نشان می‌دهند که یکی از دوره‌هایی که ایلات و طوایف ایران به هیجان درآمدند، دوره پس از فروپاشی سلسله صفویه است. می‌دانیم که برآمدن سلسله صفوی، به منزله روی کار آمدن دولتی فراگیر بود که مرزهای ایران را به مرزهای عهد ساسانیان رساند. این سلسله خاستگاهی ایرانی داشت، مذهب شیعه را رسمیت بخشید و بیش از دو سده این جغرافیای واحد را در مقابل تهاجم قدرت بزرگ امپراطوری عثمانی در غرب و طوایف ازبک در شمال شرقی و برخی نیروهای مهاجم اروپایی در نواحی جنوبی حفظ کرد. این دولت از آغاز بر عنصر دیوانسالاری و فرهنگ ایرانی تکیه کرد و عرصه‌ای برای احیا و تقویت هویت ایرانی پدید آورد (گودرزی، ۱۳۸۶: ۶). طوایف ترک، گُرد، لُر، بختیاری، عرب و بلوچ، در نظام سیاسی و سپاهی صفویه صاحب نقش و مقاماتی بودند. به همین دلیل است که به دنبال سقوط صفویه در ۱۱۳۵ هـ ق هیجانی عمومی در اقصا و اکناف ایران به‌ویژه در میان ایلات در گرفت، این هیجان نشان می‌داد که طوایف و ایلات، ایرانی بودن در برابر مفهوم بیگانگی را درک می‌کردند. بنابراین چنین نبوده است که دولت مدرن رضاشاه، طوایف و ایلات ایران را که جوامعی ملت‌گریز و دولت‌ستیز بودند، با مفهوم هویت ایرانی آشنا کرده باشد، به گونه‌ای که معنای ایران به مثابه مجموعه‌ای یکپارچه از عناصر هویت‌بخش را پدید آورده باشد. از سوی دیگر داعیه ما آن است که کشمکش‌های ایلات و طوایف ایرانی مجدالاتی درونی برای دست یافتن به منابع کمیاب بود و تا پس از جنگ دوم جهانی که مسئله عشایر و طوایف در ایران، ظهوری سیاسی نیافته بود، طوایف احساسات مثبتی به هویت ایرانی خویش بروز داده‌اند. به علاوه بخشی از مخالفت‌های طوایف ایران با دولت، بیش از آن‌که به معنای اقدامات دولت‌ستیزانه و مخالفت با ایرانیت قلمداد شود، در چهارچوب مبارزه با تمرکزگرایی دولت‌ها تحلیل می‌شود. در واقع طوایف و ایلات که سال‌های طولانی، بلکه قرن‌ها به صورت خودگردان جوامع خویش را مدیریت می‌کردند، حاضر به پذیرش موضوع سلب آزادی‌های خود و اعمال محدودیت، از دست دادن رهبری سیاسی ایل و کنترل و کوچ‌های فصلی، جمع‌آوری اسلحه که ضرورت و اشتیاق به حمل آن توسط این جوامع بسیار مورد توجه بود و سربازگیری از میان جوانان ایلداری و طوایف نبودند و همه این زمینه‌ها، گزینه مقاومت را فراروی طوایف و ایلات ایران قرار می‌داد.

در دوره تاریخی مورد نظر، ایلات و طوایف از جمله مهم‌ترین بلکه اصلی‌ترین

پاسداران قلمرو ایران بوده‌اند. آنان در تمام دوره‌های تاریخی پس از اسلام و از جمله در دوره صفویان و نیز نادرشاه افشار محور تشکیل سپاه برای دفاع از قلمرو یا دستیابی به آنچه ایران تاریخی گفته می‌شود و بیرون راندن مهاجمان بوده‌اند. در دوره طولانی جنگ‌های ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۲۸ هـ.ق، ۱۲۴۱-۱۲۴۳ هـ.ق) ارتش ایران اساساً از افواج سپاهی تشکیل می‌شد که از طوایف مختلف گرد آمده بودند. آنها در سال ۱۲۷۴ هـ.ق / ۱۸۵۷ م در برابر حملات انگلیسی‌ها به بوشهر و محمره و در سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۲۹ هـ.ق / ۱۷-۱۹۱۱ م در جنوب با انگلیسی‌ها و در غرب با روس‌ها می‌جنگیدند.

یکی از دغدغه‌های تاریخی این پژوهش این است که هرگاه این تلقی که هویت ایرانی محصول اوضاع پس از مشروطیت و یکپارچه‌سازی جامعه در دولت رضاشاه است، به پارادایمی مسلط در مطالعات طوایف و ایلات و هویت ایرانی تبدیل شود، باید تاریخچه هویت ایرانی را به یک قرن اخیر تقلیل دهیم. ابن چنین الگوی تحلیلی، در واقع تطبیق نمونه مطالعات قومی و تاریخی ملت‌های تازه‌تأسیس آفریقایی و آمریکای لاتین، که تا اوایل قرن بیستم میلادی از قلمرو مستعمراتی عثمانی و قدرت‌های اروپایی استقلال یافتند، بر شرایط تاریخی ایران است. با این اوصاف پیشینه تاریخ ایرانی بودن در اوایل قرن بیستم میلاد خاتمه می‌یابد.

این مسئله در حالی است که طوایف و ایلات ایران برخلاف گروه‌های بدوی آفریقایی و آمریکای لاتین، جوامعی دولت‌ناپذیر نبودند، بلکه برعکس آنها، ایلات در ایران یا دولت‌هایی بزرگ و پر قدرت به وجود آوردند یا خود به وسیله دولت‌ها ایجاد شده‌اند (احمدی، ۱۳۷۸: ۶۶). در ایران دولت‌ها موقعیت رؤسای ایلات را به رسمیت می‌شناختند و رؤسای ایلات و طوایف به‌عنوان نمایندگان رسمی حکومت‌ها در مناطق خویش عمل می‌کردند. آنان تمام مسئولیت‌های کارگزاری حکومتی را در قلمرو خویش برعهده می‌گرفتند. چنان‌که حسینقلی خان، ایلخان بانفوذ بختیاری (متوفی ۱۲۹۹ هـ.ق) تمام وظایف یک والی و کارگزار از قبیل: سرکوب آشوب‌ها و ایجاد امنیت، گردآوری مالیات، تنظیم روابط ایل با دیگر طوایف و ایلات و نیز حکومت و داوری در میان ایلات و طوایف همجوار، ترمیم و ساخت جاده‌ها، پل‌ها، قنوت و نیز بازسازی ابنیه و اماکن مذهبی را بر عهده داشت (ایلخانی بختیاری، ۱۳۷۳: ۱۴۷).

قابلیت‌های ویژه‌ای که ساختار نظام ایلیاتی و طوایف ایران پدید می‌آورد، باعث می‌شد که کارکردهای نظامی به‌صورت یکی از مهم‌ترین اقدامات قابل انتظار جوامع ایلات و طوایف ایران ظاهر شود؛ بنابراین ایلات و طوایف، محور تشکیلات نیروی

لشکری ایران در دوره قاجار و پیش از آن قلمداد می‌شدند. سرجان ملکم، مأمور سیاسی انگلیسی که در اثنای جنگ‌های ایران و روس بارها به ایران سفر کرده است، سپاه ایران را شامل «جمع کثیری سواره از ایلات و نیز جمعی پیاده که از اضلاع و شهرهای معتبر گردآوری شده‌اند»، برآورد کرده است (ملکم، بی‌تا، ج ۲: ۱۷۶). در جایی دیگر ملکم توضیح می‌دهد که لشکریان پیاده‌نظام ایران، شامل افواج سرباز هستند که «زیر فرمان شاهزاده عباس میرزا، نایب‌السلطنه ترتیب یافته‌اند و از مردم قبایل آذربایجان و از جمله طوایف افشار، شقاقی، کنگرلو، دمبالو، فوج ایروانی، فوج قراچه‌داغی و یک فوج از تبریز و اطراف آن تشکیل شده‌اند» (ملکم، بی‌تا، ج ۲: ۱۷۸) و نیز افواج جانباز که به شخص پادشاه تعلق دارند و از این جمله دو فوج بختیاری‌ها هستند. ملکم می‌افزاید: «این کوهستانی‌ها از جمیع افواجی که در خدمت‌اند، سریع‌الانتقال‌تر و بیشتر قابل تعلیم هستند» (ملکم، بی‌تا، ج ۲: ۱۷۸). ژوبر، مأمور فرانسوی که در ۱۲۲۰هـ ق / ۱۸۰۵م، در زمان جنگ‌های ایران روس، از طرف ناپلئون اول به دربار فتحعلی‌شاه قاجار گسیل شد، نیز توضیح می‌دهد که «این قبایل ... تنها قدرتی است که پادشاه ایران بدان تکیه دارد» (ژوبر، ۱۳۲۲: ۱۳۴). بارون دوبد، مأمور روسی که در سال ۱۲۶۱ هـ ق / ۱۸۴۵م، مقارن سلطنت محمدشاه قاجار از ایران دیدن کرده است، می‌نویسد: «سپاه ایران اغلب از عشایر تشکیل شده است» (دوبد، ۱۳۶۲: ۱۵۸).

در اوایل دوره قاجار مناطق وسیعی از پادشاهی را نواحی ایلات و عشایر تشکیل می‌داد و «عباس میرزا سپاه‌سالار فتحعلی‌شاه توانسته بود از ایلات آذربایجان ۵۰ هزار سوار و پیاده و حاکم خراسان نیز از ایلات این ناحیه ۲۰ هزار سرباز را به جنگ با روسیه گسیل دارد» (لمتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶). «کردها بخش بزرگی از این سپاهیان را تشکیل می‌دادند» (لمتون، ۱۳۶۲: ۲۳۱). لرد کرزن که در سال ۱۳۰۷هـ ق / ۱۸۸۹م از ایران دیدن کرده است، در اثر تحلیلی خود توضیح می‌دهد که «قدرت نظامی ایران بیشتر بر جنگاوری افراد چالاک سوار متکی بود که به حد وفور در همه ایران توسط سران طوایف و ایلات فراهم می‌شد. این افراد عموماً در میان ایل خویش می‌زیستند که در هر نقطه استقلال نسبی داشتند و از روح سوارکاری و فداکاری در راه وطن برخوردار بودند» (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱، ۷۳۵). وی دلیل افول قدرت نظامی ایران و شکست‌های پیاپی از روس‌ها را نشئت گرفته از سیاست‌های فتحعلی‌شاه قاجار برمی‌شمارد که بر اساس آن به نابود کردن ایلات از طریق معدوم کردن رهبران طوایف و ایجاد اختلاف و درگیری میان آنان همت گماشته می‌شد. روشی که از آن زمان به بعد به سیاست متعارف شاهان

قاجار در ارتباط با ایلات تبدیل شد و مطابق آن ایجاد تفرقه و تقسیم ایلات، برانگیختن قبیله‌ای علیه دیگر قبیله و ایجاد رقابت‌ها و درگیری در درون خانواده‌های سران ایلات رایج بود. چنین وضعیتی آشفتگی‌های داخلی ایران در دوره قاجار را به شدت دامن می‌زد (کرزن، ۱۳۷۳: ج ۲، ۳۲۵؛ لمتون، ۱۳۶۲: ۲۱۷).

«در ربیع‌الاول ۱۲۷۳ هـ ق سپاهیان انگلیسی با بیش از شش هزار سرباز لندن (سفیدپوست) و هندی و سندی مجهز به انواع توپ و تجهیزات پیشرفته نظامی با پانزده کشتی جنگی به بندر بوشهر حمله کردند» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۸۰۹). «رزمندگان طوایف لر تنگستانی نمونه یکی از باشکوه‌ترین از خودگذشتگی‌ها برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران را خلق کردند» (فراشندی، بی‌تا، ۴۲). خورموجی که در نبرد بوشهر شرکت کرده بود (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۰۹)، می‌نویسد: «باقرخان و احمدخان تنگستانی با چهارصد پانصد نفری تفنگچی تنگستانی و قراء حوالی... به نیت جهاد و دفاع عازم بوشهر گردیدند... همین قدر کفایت است که این معدود قلیل به خیال مقاتله و مجادله در برابر این همه لشگر و توپخانه ایستادگی نموده، به مقاتله اقدام ورزیدند... و اینان به نیت دفاع و اجر جهاد ایستادگی نموده...» (خورموجی، ۱۳۴۴، ۲۰۰). «گزارش مؤلف فارسنامه ناصری بیانگر مقاومت شدید نیروی طوایف تنگستانی و عرب در برابر سپاهیان انگلیسی است» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۸۱۰). به دنبال اعلان عمومی خبر حمله انگلیسی‌ها به بندر بوشهر، قشونی که از ایران برای دفاع از این ناحیه حرکت کرد، متشکل از مردمانی از طوایف قشقایی، عرب، شاهسون، طوایف لر خشتی، افواج قراجه‌داغی، قراگوزلو، افشار، چهارمحالی، نانکلی، مگری، (لسان‌الملک، سپهر، ۱۳۳۴: ۳۱۵) فوج‌های دشتستانی، دشتی و برازجانی، عرب، افواج ثلاثه اصفهان (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۰۸) و طوایف شبانکاره و کهکیلویه بودند. گزارش‌های تاریخی از پایمردی قبایل قشقایی و عرب در کنار طوایف تنگستانی در برابر انگلیس‌ها حکایت دارد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۳۱۶ و حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۸۱۵). مقاومت سرسختانه نیروهای طوایف مختلف جنوب ایران باعث متوقف شدن پیشروی قشون انگلیسی به سمت شیراز شد.

یکی از نمونه‌های اعلان بسیج عمومی برای دفاع از ایران در برابر تهدیدهای بیگانگان به دنبال افزایش دامنه جنگ میان دولت ایران و انگلستان در سال ۱۲۷۳ هـ ق / ۱۸۵۶ م بر سر مسئله هرات و حمله ناوگان جنگی این کشور به خرمشهر (محمیره) رخ داد. در این زمان، براساس گزارش مؤلف ناسخ‌التواریخ، که به نوشته خودش از آغاز «ستیز و آویز» ایران و انگلیس حاضر بوده است (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۳۲۳)،

ناصرالدین شاه قاجار اعلام بسیج عمومی کرد و صد و پنجاه هزار تن در حدود و ثغور انجمن شدند که از اسامی افواج به خوبی برمی آید و عموماً از مردمان ایلات و طوایف هستند. افواج خدابنده‌لو، تبریز، عجم، عرب بسطام، ترشیزی، قرایی، نیشابوری، افواج سواره قراپایاق، شاهسون، افشار، دویرون، قراگوزلو، آدینه‌وند، عبدالوند، خمسه، مخبران شقاقی، فوج جدید افشار ارومی، فوج بزچلو، افشار تکلو، اینانلو، چاردولی، افشارخروان، عرب ناصری، فریدنی، چهارمحالی، شاهسون قورت، سواران مکرری، سواران قراباغی، قشقای، قبایل تنگستانی، قراچه‌داغی، فوج خلیج، سواره کنگرلو، فوج سواره چلیپانلو، فوج گوران، فوج کلیایی، فوج کردی، فوج زنگنه، فوج سواران کلیایی، سواران سنجایی، سواران نانکلی، فوج بیات زرند، فوج سیلاخوری، فوج دلفان و سلسله، فوج قدیم لرستان، فوج سوار فیلی، فوج سوار باجلان، فوج جدید و قدیم کزازی، فوج جدید فراهان، فوج جدید و قدیم کرمان، افواج ثلاثه اصفهان، فوج کمره، فوج سوار شراهی، هشتصد تن پیاده بلوچ و عرب، چریک‌های فیلی، بیرانوند، باجلان، یاراحمدی و بختیاری (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۳۲۳) چنان‌که نویسنده ناسخ‌التواریخ نامبرده است، این فوج‌های نظامی را سران طوایف فرماندهی می‌کردند؛ بنابراین به نظر می‌آید نیروی ایلات و طوایف نه تنها مهم‌ترین، بلکه یگانه نیروی نظامی مدافع کشور در برابر حمله انگلیسی بودند. در این زمان طوایف عرب و از جمله رهبران فوج عرب کعبی پایمردی سختی از خود در برابر قوای مهاجم نشان دادند. یادداشت‌های یاور فوج فراهانی از میدان جنگ که احمد کسروی آن را در ضمیمه تاریخ پانصد ساله خوزستان آورده است، بیانگر تلاش و اصرارهای بسیار زیاد حاجی جابرخان برای ایستادگی در برابر قوای انگلیسی است. نویسنده آورده است:

.... حاجی جابرخان... هر قدر از این عرض‌ها کرد، سودی نبخشید. آخرش بنا کرد گریه کردن عرض کرد مرا تمام کردی در میان عرب زیست کنم. به جهت این‌که همین کشتی جنگی انگلیسی با قشون آمد، خواست فلاحیه را بگیرد و عرب با پانصد نفر جمعیت بی‌توپ و قشون دولتی تمام قشون انگلیسی را قتل کردند، یک نفر نگذاشتند بیرون برود، پانصد عراده توپ گرفتند... (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۳۸).

نویسنده هم‌چنین اضافه می‌کند که «حاجی جابرخان و پسرش بیش از دیگران در میدان جنگ ایستادگی کردند» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۵۶).

به دنبال عقب‌نشینی سپاه ایران در جنگ محمره، یاور فوج فراهانی، کوشش‌های پرشور اعراب سادات نهر هاشم و هویزه در ترغیب شاهزاده احتشام‌الدوله، سپاهسالار

قاجار، برای ایستادگی در برابر نیروهای متجاوز انگلیسی را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «... صبح که شد سادات نهرهاشم با... والی هویزه رفتند خدمت نواب والا عرض کردند مصلحت این است که اردو بیاید نهرهاشم. آنجا هر چه عرب داریم، جمع می‌کنیم. به قدر دو هزار سوار درست می‌کنیم، دو قسمت می‌شود. یک شب بدر می‌روند محمره، شبیخون می‌زنند به طوری آنها را عاجز کنند که خودشان تنگ بیایند، بروند میان کشتی. از بابت ذخیره هم اگر چنانچه تشویش دارید، مادام که یک من ذخیره از جو، گندم، برنج داریم، برادروار با هم می‌خوریم... نروید... بمانید عبث مردم را از خودتان مأیوس نکنید و دشمن را شیرک مکنید. ماها تا جان داریم، دعوا می‌کنیم. ما را ذلیل کفار نکنید. هر قدر گفتند نواب والا قبول نفرمودند... خداوند می‌داند غیرت‌ورزی که از تمام اهل آن ولایت دیده می‌شود از هیچ رعیت و هیچ کس دیده نمی‌شد. با وجود آن ظلم‌ها و تعدیات نواب والا که سال‌های سال با اهالی آن ولایت کرده بود... فکر می‌کردیم اگر روزی شود که این قشون صدمه بخورد، اول عرب مردم را لخت می‌کنند، می‌کشند. بعد از آن اتفاق قضیه به عکس شد؛ هر قدر سردار انگلیس خواست طوری بشود که مردم بروند خدمت کنند، نرفتند ابداً. مگر پاره مردم مفسد که در همه جا هست...» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۵۰).

احساسات نیروهای مردمی و فرماندهان این قشون که از طوایف مختلف متشکل بود، در یادداشت‌های یاور فوج فراهانی آشکار است. وی در جای دیگر آورده است: «فوج‌ها را حاضر کردند... سرتیپ سرهنگ یاورها رفتیم سلام... سرتیپ عرض کرد قربانت شوم از دعوای دولتی گذشته، دعوای ملتی است؛ یا باید همه کشته شویم یا بکشیم دشمن دین دولت را. دیگر عرض کرد قربانت شوم پدر بر پدر نمک پرورده دولت هستیم، صاحب منصب و عزت و دولت شده‌ایم برای چنین روزی. اگر امروز کوتاهی در خدمت کنیم، مستحق انواع سیاست و غضب پادشاهی هستیم. عزت و منصب و دولت که داریم بر پادشاه لازم است بگیرد به جهت این که پشت به دشمن پادشاه دین کرده‌ایم، موافق شرع مطهر زن بر ما حرام است که پشت به دشمن دین و مذهب و ملت کرده‌ایم» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۰۰).

«یاور فوج فراهان، همچنین خان شاهسون را یکی از افرادی برمی‌شمارد که از خود رشادت‌های زیادی بروز دادند» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۵۶) مجموع گزارش این افسر سپاه ایران نشان می‌دهد که افراد ایلات و طوایف ایران چگونه با آگاهی و احساس، تعلق خاطر خویش را برای حفظ مرزهای ایران در برابر بیگانگان بروز می‌دادند.

از آغاز قرن بیستم میلادی و به دنبال وقوع انقلاب مشروطیت و نیز جنگ جهانی اول احساسات میهن‌پرستانه در میان ایلات و طوایف ایران به شدت افزایش یافت؛ بنابراین با توجه به آشفتگی سیاسی و نظامی حاکم بر کشور و افزایش حوزه نفوذ و تسلط انگلیسی‌ها در جنوب و روس‌ها در شمال و شمال غرب و پیشروی‌های نیروی نظامی این دو قدرت، ایلات و طوایف ایرانی در جنوب و شمال غرب رأساً وارد برخوردهای شدید نظامی با ارتش‌های متجاوز شدند. در نواحی شمال، شمال غرب و غرب ایران، احساس کینه و نفرتی عمیق به روسیه تزاری در دل طوایف ایرانی نهادینه شده بود، طوری که آنان در برخورد با مأموران سیاسی و نظامی بیگانه آن را آشکار می‌کردند. سرآرنولد ویلسن، کنسول انگلیسی در غرب و جنوب ایران در آغاز قرن بیستم در مورد مردم کرد می‌نویسد: «... مردم این حدود با روس‌ها خیلی مخالف‌اند و عقب مستمسک و دستاویز می‌گردند که پیش‌آمدی جزئی را بهانه کرده، با روس‌ها گلاویز شوند.» (ویلسن، ۱۳۴۷: ۳۷۱) الیزابت مکین‌روز و سیسیل جان ادموندز، دیگر مأموران انگلیسی در اواخر قرن نوزده تا اوایل قرن بیستم از احساسات شدید ضدروسی در میان بختیاری‌ها و لرها سخن گفته‌اند، به طوری که «آنان از شنیدن نام روسیه اظهار نفرت می‌کردند» (مکین‌روز، ۱۳۷۳: ۱۴۴؛ ادموندز، ۱۳۸۶: ۹۸). چنین احساسی از تعلق خاطر مردمان این طوایف به دوره قدرت پادشاهی ایران و نقش امپراطوری روسیه در انحطاط ایران و تجزیه بخش‌هایی از آن برخاسته است.

گذشته از این، طوایف ایرانی درباره تمام مأموران بیگانه احساس ناخوشایندی داشتند و عموماً آنان را جاسوسان دولت‌های خود می‌انگاشتند. چنان‌که راولینسون مستشار نظامی دولت ایران در سال‌های ۱۸۳۳-۱۸۳۹م نوشته است: «دو مأمور نظامی انگلیسی که توسط سرجان ملکم به غرب ایران گسیل شده بودند، با توجه به این‌که جاسوس قلمداد می‌شدند و حاضر به ادای شهادتین و درآمدن به اسلام نشدند، توسط کسانی از خانواده والی خرم‌آباد به قتل رسیدند» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۵۳). وی هم‌چنین از آمادگی دائم گردهای گوران برای دفاع از ناحیه ذهاب در برابر حملات عثمانی خبر می‌دهد (راولینسون، ۱۳۶۲: ۶). ویلسن نیز که سال‌های اولیه قرن بیستم میلادی را متوالیاً در جنوب غرب ایران گذرانده بود، توضیح می‌دهد که «بختیاری‌ها و ایلات جنوب غربی ایران خدمت به اجنبی را خیانت می‌دانند و مستخدم دولت‌های بیگانه را تحقیر می‌کنند» (ویلسن، ۱۳۴۷: ۶۸).

نمونه‌های دیگری از دفاع سرسختانه ایلات و طوایف از قلمرو ایران در اواخر دوره

قاجار و در زمان جنگ جهانی اول، به دنبال نقض بی‌طرفی ایران در نواحی جنوبی و غربی کشور توسط نیروهای متجاوز انگلیسی و روسی اتفاق افتاد که باعث شعله‌ور شدن شورش‌ها و جنگ‌های میهنی ایلات علیه حضور بیگانگان در ایران شد. یکی از این جنبش‌ها پدید آمدن اتحادیه عشایری غرب ایران است. متن سوگندنامه سران طوایف گرد تشکیل‌دهنده این اتحادیه بیانگر شدت احساسات میهن‌پرستی در میان آنان است: «در این شب فرخنده ۳۱ ذی‌قعدة الحرام، ما جان‌نثاران وطن و فدائیان ایران، رؤسای ایلات و عشایر غرب در ماهیدشت اجتماع نموده، با یک دل صاف... حاضر شدیم... در تحت کلمه جامعۀ اسلامیت و ایرانیت دست اتحاد و اتفاق به هم داده و در حفظ حقوق وطنی و منافع مملکتی تا آخرین قطره خون خود کوشیده و از هیچ‌گونه فداکاری دریغ ننماییم و به تمامی مقدسات و شرف و ناموس خود سوگند می‌خوریم... که استقلال ایران را غایه آمال خود بدانیم و ناقضین این عهد مقدس را در عداد خائنین وطن محسوب داریم و دشمنان ایران را که خاک وطن مقدس ما را اشغال نموده‌اند، دشمنان دائمی خود دانسته و در راه کوتاه کردن ایادی متجاوزانه آنان حاضر به هرگونه فداکاری باشیم تا خاک ایران را تخلیه نمایند» (سنجایی، ۱۳۸۰: ۲۸۷). «رؤسای عشایر کلهر، سنجایی، کندی، احمدوند و گوران این پیمان‌نامه را امضا کرده‌اند» (سنجایی، ۱۳۸۰: ۲۸۸).

«به دنبال شروع پیشروی ارتش روسیه در خاک ایران اردوی عشایر غرب که از ایلات یادشده و نیز «کلیایی‌ها» تشکیل شده بود، به شدت در برابر یورش ارتش روسیه از کشور دفاع کردند» (سنجایی، ۱۳۸۰: ۲۹۶). «در سال ۱۲۹۴ ش، نیز به دنبال نقض بی‌طرفی دولت ایران در جنگ جهانی و ورود ارتش عثمانی به قصرشیرین طوایف کرد کندی، گوران و سنجایی، با وجود ناتوانی دولت مرکزی با قدرت با نیروهای عثمانی جنگیدند و آنان را ناگزیر به تخلیه خاک ایران کردند» (سنجایی، ۱۳۸۰: ۲۳۳). در همین زمان سران ایل شاهسون در شمال غرب کشور هم‌پیمان شدند و سوگند یاد کردند که با روس‌های ناپاک تا حد توانایی‌شان بجنگند. آنان به تهران پیام فرستادند که «هرچه می‌توانید قوای روسی به جنگ ما گسیل دارید. ما می‌دانیم و این سگ‌های زرد» (کاتم، ۱۳۷۸: ۵۹). در جنوب غرب نیز، با وجود آنکه بختیاری‌ها از میدان جنگ دور بودند، با ورود هنگ‌هایی از قشون روسیه به خاک ایران، برخی طوایف ایشان به فرماندهی سردار معظم در جنگ با روس‌ها مشارکت جستند (بیات، ۱۳۶۵: ۱۷). آنان با واسموس، «لورنس آلمان» ارتباط برقرار کردند، و در ژانویه ۱۹۱۵ م/ ۱۳۳۳ هـ ق به نیروهای مردمی اصفهان در نزدیکی کرمانشاه برای مقابله با روس‌ها پیوستند و یکی از بی‌بی‌های

مهم بختیاری به نام بی بی مریم شخصاً عده‌ای از سربازان آلمانی را در قلمرو بختیاری علیه روس‌ها هدایت می‌کرد (گارثویت، ۱۳۷۷: ۳۶).

اما یکی از پرشورترین حرکت‌های ملی و دینی ایلات در شعبان ۱۳۳۶ هـ.ق/ می ۱۹۱۸ م، به رهبری سران ایل قشقایی و با مشارکت طوایف بهارلو، لاشانی، اعراب جباره ایل خمسه و دیگر طوایف عرب، بویراحمدی‌ها، برازجانی‌ها و دشتی‌ها و افراد طوایف منطقه کوه مره و سیاخ صورت گرفت. این مقابله بزرگ ایلات با انگلیسی‌ها همچنین به دلیل آن‌که با اعلام جهاد یک شخصیت مذهبی تأیید می‌شد و نیز از آن جهت که برای اولین بار باعث شکست و عقب‌نشینی قوای انگلیسی در برابر نیروهای ایرانی شد، دارای اهمیتی ویژه است (سفیری، ۱۳۶۴: ۲۳۲).

در این سال با وجود تلاش انگلیسی‌ها برای رسیدن به توافقاتی برای به رسمیت شناختن پلیس جنوب (SPR)، مجلس و دولت مشروطه، این نیروی نظامی را رسماً «بیگانه» اعلام کرد؛ بنابراین به دنبال افزایش تعداد و تحرکات این نیروی انگلیسی در جنوب ایران برای تسلط بر این ناحیه و تسخیر فارس، برخوردهایی میان انگلیسی‌ها و مردم جنوب کشور به‌ویژه طوایف قشقایی پدید آمد. وجود احساسات وطن‌پرستانه میان مردم این نواحی که مایل بودند برای کوتاه کردن دخالت‌های خارجی در کشورشان دست به اقداماتی بزنند و بی‌اعتمادی ایلات نسبت به اهداف و برنامه‌های نیروهای بیگانه باعث بروز جنگ شد (سفیری، ۱۳۶۴، ۲۳۵). در مکاتبات سران عشایر جنوب با نیروهای ملی کازرونی و تنگستانی و نیز سخنان صولت‌الدوله، ایلخان وقت قشقایی در برابر رزمندگان این طوایف روح وطن‌پرستی موج می‌زند. در متن کوتاه سخنان ایلخان قشقایی، در برابر مردمان طوایف قشقایی، پیش از حمله به پادگان انگلیسی، ۱۵ بار مفاهیم «ایران»، «وطن»، «برادران وطنی»، «آبروی ایرانیان»، «ایرانیان»، «دولت ایران» یا ضمیر اشاره به «ایران» به کار رفته و اشاره می‌شود که «دین مقدس اسلام حفظ وطن و ناموس را به ما توصیه فرموده است» (رکن‌زاده، ۱۳۵۷: ۳۵۲). گزارش یادشده نشان می‌دهد که مفهوم «وطن» و اهمیت جان‌نثاری برای آن در میان عشایر ایران، با وجود آن‌که عموماً بی‌سواد بودند، کاملاً شناخته شده بود. به گونه‌ای که زنان قشقایی نیز مردان را برای دفاع از وطن، به‌عنوان حفظ ناموس تشجیع می‌کردند و تهدید می‌کردند در صورت کوتاهی مردان، آنان خود سلاح به دست می‌گیرند و با دشمن می‌جنگند (رکن‌زاده، ۱۳۵۷: ۳۵۴). چنین وضعیتی بیانگر آگاهی عمیق جامعه ایلیاتی ایران از هویت ایرانی و نشان‌دهنده تعهد شدید آنان به حفظ میراث سرزمینی خود قلمداد می‌شود.

جانفشانی برای دفاع از وطن می‌تواند بیان‌کننده متعالی‌ترین نشانه‌های ابراز وفاداری باشد. چنین اظهاراتی را نمی‌توان فاقد عنصر آگاهی دانست، چنان‌که نمی‌توان گفت رزمندگان جهادگر که براساس تکلیف دینی می‌جنگند، از درک اعتقادی خویش لبریز نیستند. درواقع جنگجویی که سلاح برمی‌گیرد، نمی‌تواند از آگاهی به انگیزه‌ها و اهداف خویش تهی باشد.

بنابراین، آن دسته از تحلیلگران که طوایف و ایلات ایران را فاقد خودآگاهی هویتی و نیز فاقد روح وفاداری ایرانی می‌دانند، در برابر این پرسش قرار می‌گیرند که اگر قشون ایلاتی و طایفگی به مثابه یگانه نیروی دفاعی کشور در برابر تهاجمات روس، انگلیس و عثمانی، فاقد عنصر آگاهی از انگیزه‌های خویش بوده‌اند، در آن صورت چه عواملی این نیروی دفاعی را بسیج می‌کرد و چه روح مشترکی در میان افراد قشون ایران جاری بوده است؟

درواقع به نظر می‌آید، آمیزه‌ای از احساسات میهن‌دوستی یا حب وطن که از مجرای مفاهیم دینی گذر داده می‌شده است، عناصر شکل‌گیری یک روح مشترک انگیزه‌بخش را برای به حرکت در آوردن رزمندگان فراهم می‌کرده است.

جنگ محمره (خرمشهر) نمونه واکنش دفاعی آگاهانه ایلات و طوایف ایران

«متن یک اعلان بسیج عمومی که به دستخط شخص ناصرالدین شاه قاجار تقریر شده و نویسنده ناسخ‌التواریخ آن را مستثنایی در این موارد ذکر کرده است» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۳۲۲)، می‌تواند بیانگر نوع درک رابطه سه عنصر اساسی، «ایران، اسلام و پادشاه» در منظومه هویتی نظام سیاسی و نیز جامعه ایران در این عصر قلمداد شود. مفاهیمی که بستر پیدایش سه گانه «خدا، شاه، میهن» در نظام ایدئولوژیک دوره‌های بعد به حساب می‌آید. این اعلان که به دنبال افزایش دامنه جنگ میان دولت ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۲هـ. ق/ ۱۸۵۶م در مسئله هرات صادر شده است، از این قرار است:

معلوم باد که ما هیچ‌وقت با زهاق نفوس و اراقت دماء رضا نداده‌ایم و این هنگام که کارداران انگلیس در مخاصمت و مناجزت ما یک جهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و به نقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده و دولت اسلام را ذلیل و زیبون خویش خواستند و هر روز به تقریر تکلیفی شاق ما را ممتحن داشتند بر ما و جمیع مسلمین واجب افتاد که کمر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و به یاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا نپرهیزیم و

غرور خصم را در هم شکنیم تا مکشوف افتد که ملت شریف اسلام و دولت غیور ایران خوار و ذلیل انگلیس نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت، جان و مال خویش را ایثار داشته، نثار خواهم کرد. همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷).

ملاحظه می‌شود که مؤلفه‌های هویت‌بخش ایران عصر قاجار ترکیبی از عناصر ملی و اسلامی‌اند که واژگان اصلی آن، چنان‌که در این اعلان دولتی آمده است، دولت اسلام، ملت شریف اسلام، دولت غیور ایران، پادشاه مملکت، خداوند سلطنت و نیز با اشاره به توده‌های مردم مفاهیم، مسلمین، چاکران غیور و رعایای دیندارند.

واقعیت این است که به نظر می‌آید که درک عمومی مردم، یعنی رعایا و از جمله افراد قشون از هویت ایرانی نیز از درهم‌آمیختن همین عناصر شکل می‌گرفت. یادداشت‌های یاور فوج فراهان از مکالمات فرماندهان قشون اعزامی برای مقابله با انگلیسی‌ها چنین تصویری را تأیید می‌کند. در این یادداشت‌ها آمده است:

«... سرتیپ عرض کرد قربانت شوم از «دعوی دولتی» گذشته، «دعوی ملتی» است. یا باید کشته شویم یا باید بکشیم دشمن «دین» «دولت» را».

وی از زبان سرتیپ ادامه می‌دهد: «اگر ما پشت به دشمن «پادشاه دین» کنیم، موافق شرع مطهر زن بر ما حرام است که پشت به دشمن «دین و مذهب» و «ملت» کرده‌ایم» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۰۰).

بر این اساس به نظر می‌آید که توده‌های مردم که در این اعلان مخاطب قرار داشتند، یعنی ایلات و طوایف که ضمناً تأمین‌کننده قشون پادشاه هستند، هویت خویش را در ترکیب عناصر هویت‌بخش ایرانی با عناصر دینی درک می‌کرده‌اند یا دست‌کم به زبان دین بیان می‌کردند. اینجا در واقع دین به یکی از پایگاه‌های اصلی هویت‌بخش تبدیل می‌شود. زیرا در ترکیب با دیگر عناصر هویت ایرانی به سنتزی خاص تبدیل می‌شد که مخصوص این سرزمین بود.

نکته دیگر این‌که تفکیکی که یادداشت‌های «یاور» از «دعوی ملتی» و «دعوی دولتی» ارائه کرده است، بیانگر آن است که قشون ایلیاتی قاجاریه مفهوم ملت خودی، در برابر دولت به معنای حکومت و نیز در برابر ملت‌های دیگر را درک می‌کردند. مفروض دیگر در این مفهوم این است که قشون ایلیاتی قاجار به اصل یکپارچگی و هماهنگی و همگرایی ملتی (ملی) واقف بودند و این واقعاً نکته مهمی در این داستان آگاهی یا

فقدان آگاهی هویتی است. در این یادداشت‌ها معنای «دعوی ملت‌ی»، جز «جنگ ملی» نیست و در اینجا منظور جنگ با انگلیس است. مقصود از «دعوی دولتی» هم جنگ‌های داخلی یا رقابت‌های داخلی عناصری از حکومت است. درک دعوی ملت‌ی، مستلزم آگاهی داشتن از عنصر هویت ملی است که پیامد «غیریت‌سازی» برای تعریف خود است و به نظر می‌رسد این مفاهیم هم در متن اعلانیه ناصرالدین شاه و هم در یادداشت‌های یاور فوج فراهان درک شده است. اگر مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ایرانی شامل: نظام سلطنت، پادشاهی، دولت، اسلام و نیز سرزمین ایران باشد، همه اینها در این دو متن آمده‌اند. مفهوم سرزمین ایران به طور خاص در این دو متن نیامده است، ولی وقتی موضوع دفع حمله و نفرت از بیگانه است، در این صورت آگاهی به سرزمین خودی و جغرافیای آن مفروض گرفته شده است. نکته مهم در یادداشت‌های یاور فوج فراهان این است که سخن از جنگ برای پادشاه، دولت و اسلام است. چنان‌که می‌نویسد، «حاجی جابرخان، [فرمانده فوج اعراب کعبی] ... آمد خدمت نواب والا عرض کرد... بعد از قرنی خدمتی اتفاق افتاده از برای پادشاه، اگر امروز هم کوتاهی بکنیم تا قیامت روسیاه خواهیم بود» (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۳۸) ضمن این‌که از مفهوم «دولت» در این متن به صورتی استفاده شده است که به کشور یعنی ایران اشاره می‌کند. با این توضیح جوانب موضوع کاملاً روشن است که طوایف و ایلات ایران و از جمله طوایف عرب، در برهه‌های حساس تاریخی، به خوبی با هویت ایرانی خویش ارتباط برقرار می‌کردند.

هویت ایرانی فواتر از مفهوم هویت ملی

علاوه بر آنچه گفته شد، اگر با تحلیل گرانی چون آبراهامیان یا نیولی موافق باشیم که موضوع آگاهی ملی نزد ایرانیان را برخوردار از پیشینه‌ای کهن‌تر از دوران مدرن قلمداد کرده‌اند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷؛ نیولی، ۱۳۸۷: ۴۳) و نیز به این حقیقت در تاریخ ایران واقف باشیم که ایلات و طوایف ایران مهم‌ترین نیروی اجتماعی درگیر در جابجایی قدرت در ایران ظرف سیزده قرن گذشته بوده‌اند، در آن صورت پذیرش این امر که این نیروی اجتماعی فاقد عنصر آگاهی به هویت ایرانی بوده است، ناموجه به نظر می‌آید. این ادعا به‌ویژه در ثبات نسبی که با توجه به متوقف شدن ورود ایلات مهاجم به ایران پس از مغول پدید آمد، توجیه‌ناپذیر است. در واقع با ادغام مغولان مهاجم در فرهنگ ایرانی، سیل بنیان‌افکن ایلات و اقوام بیگانه به ایران متوقف شد؛ بنابراین به نظر می‌آید از اواخر دوره ایلخانان، جامعه ایران وارد مسیر بازسازی هویت ایرانی خود شد.

وضعیت نسبتاً باثبات پدیدآمده این امکان را می‌داد که همه طوایف و ایلات در دیگ ایرانیت به گونه‌ای بجوشند که اسباب استقرار صفویه بر دوش طوایف ترک و ترکمن تبار و سپس تثبیت و تداوم آن زیر حمایت طوایف ایرانی فراهم شود. امروزه ما می‌دانیم که صفویان تبار ترکی نداشتند، و از سوی دیگر هم‌چنین می‌دانیم که صفویان حتی در دوره طولانی سلطنت خود، نه به زبان فارسی، بلکه به ترکی تکلم می‌کردند. سپس هویتی از درون این تحولات بیرون آمد که سنتزی از عوامل ایرانی هویت و مذهب تشیع بود. بر این اساس باید گفت که خاندان صفویه و نیز طوایف هفت‌گانه‌ای که پایگاه اولیه نظام سیاسی صفویه را پی افکندند، از هویت ایرانی خویش آگاهی داشتند و به‌ویژه ایلات و طوایف ایرانی که با همکاری با صفویه در دوره بعد به تداوم سلطنت آنان کمک کردند، شامل گُردها، لرها، و عرب‌ها، هویت ایرانی خویش را درک می‌کردند. در واقع روملوها، تگلوها، استاجلوها، قاجارها، افشارها، ذوالقدرها و شاملوها و هم گُردها، لرها، عرب‌ها و دیگر طوایف ایرانی که در تداوم صفویه نقش‌آفرینی کردند، چنین بودند. حدود سه قرن پس از آغاز صفویه، وقتی که اولین شاه قاجار، که خود را از اعقاب چنگیز می‌نامید، نیز به قدرت رسید، به رسم سلاطین ایران تاجگذاری کرد و خود را پادشاه ایران می‌نامید. تکیه‌گاه قدرت این پادشاهان هم قبایل ایران بودند، چیزی که «ژوبر» و «ملکم» مأموران فرانسوی و انگلیسی که درست در آغاز قرن نوزدهم میلادی وقتی در زمان فتحعلی شاه از ایران دیدن کردند، به صراحت آن را متذکر شدند. این که «قبایل تنها قدرتی است که پادشاه ایران به آن تکیه دارد» (ژوبر، ۱۳۲۲: ۱۳۴؛ ملکم، بی‌تا: ۱۷۶)؛ ژوبر هم‌چنین توضیح می‌دهد که گرچه طوایف و ایلات ایران هر کدام زبان مخصوص به خود را دارند؛ ولی زبان فارسی را می‌فهمند و در واقع به‌عنوان زبان نوشتاری و رسمی خود به کار می‌برند و نکته دیگر این که «آنان خود را مطیع شاه ایران می‌دانند. گرچه ممکن است دست از نافرمانی نیز بر ندارند» (ژوبر، ۱۳۲۲: ۱۳۳)؛ بنابراین می‌توانیم بگوییم که ایلات و طوایف ایران در دوره قاجار، از طریق سنت‌ها و مفاهیم مذهبی شیعی، زبان فارسی و درک موضوع تداوم و استمرار تاریخی مفهوم پادشاهی ایران و نیز آگاهی از قلمرو جغرافیای آن، درباره هویت ایرانی خویش دارای درک و پذیرش می‌شدند. این هویت به مثابه روح مشترکی، آنان را در چهارچوب قشون حکومت گرد می‌آورد و به آنان برای «دعوی ملت» که می‌توانیم جنگ ملی یا جنگ وطنی بنامیم، آگاهی و انگیزه می‌داد. با این وصف، این فرضیه که ایلات و طوایف ایران، به‌عنوان جوامعی پراکنده و دولت‌ستیز، فاقد آگاهی از هویت

ایرانی خویش بوده‌اند و این ادعا که این درک ایرانی از هویت در کاوش‌های مستشرقان به دست آمد، سپس بر امواج آگاهی‌بخش جنبش مشروطیت منتشر شد و با دستگاہ آموزش و پرورش و تبلیغاتی و نیز سیاست‌های نوسازی و تجدد رضاشاه در اذهان عمومی جای داده شد و آنان را به درک ملی از ایرانی بودن خویش نائل کرد، فرضی ناموجه و مردود به نظر می‌آید.

نتیجه‌گیری

در این جستار تلاش شد توضیح داده شود که ایلات و طوایف ایران، به‌رغم کشمکش‌ها و منازات مستمر داخلی و شکاف‌هایی که در فضای موزائیکی جامعه ایران وجود داشته است، به‌عنوان محمل جابجایی سلسله‌های پادشاهی در ایران، مهم‌ترین مدافعان کشور در برابر مهاجمان بیگانه بودند. این جوامع، محور اصلی پدید آمدن قشون نظامی بودند و ضمن اینکه می‌توانستند با مفهوم تداوم تاریخی ایران، از جمله از طریق درکی که از موضوع «ایران و پادشاهی آن» به دست آوردند و هم‌چنین آگاهی از کلیت یکپارچه جغرافیای ایران و از نظام اعتقادی اسلام و مذهب تشیع، به‌عنوان فصول مشترک عمده این ایلات و طوایف درباره «غیریت» ایرانی، خویش را تعریف کنند و از این‌رو به هویت ایرانی خویش آگاه بودند. در عین حال و به‌رغم پراکندگی‌های جغرافیای و نافرمانی‌هایی که از حکومت‌های مرکزی داشتند و هم‌چنین به زبان‌های خاص خویش تکلم می‌کردند، بنا به گزارش‌های تاریخی، رسماً خود را مطیع شاه ایران می‌دانستند و از زبان فارسی به‌عنوان زبان مکتوب خود یا زبان رسمی بهره می‌بردند. همه این موارد امروزه نیز مؤلفه‌های اصلی هویت‌بخش ملی در دنیای مدرن قلمداد می‌شود؛ بنابراین، این فرضیه که «ایلات و طوایف، در دوره قاجار، از ایرانی بودن خویش آگاه بودند و براساس همین درک بود که به‌هنگام کارزار، عالی‌ترین احساسات خود را نثار دفاع از سرزمین ایران می‌کردند»، تأیید می‌شود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)؛ *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی ولیلای، ج ۳، تهران: نشر نی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹)؛ *مقدمه*، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- احمدلو، حبیب و افروغ، عماد (۱۳۸۱)؛ «رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۱۳، صص ۱۰۹-۱۴۶.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸)؛ *قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت*، ج ۱، تهران: نشر نی.
- ----- (۱۳۸۲)؛ «هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۱۵، صص ۹-۴۵.
- ادموندز، سیسیل جان (۱۳۶۲)؛ *یادداشت‌هایی درباره لرستان، مجموعه دو سفرنامه درباره لرستان همراه با رساله لرستان و لرها*، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، ج ۱، تهران: انتشارات بابک، صص ۵۹-۱۳۷.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳)؛ *بحران هویت ملی و قومی در ایران، مجموعه مقالات ایران: هویت، ملیت، قومیت*، گردآورنده حمید احمدی، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صص ۱۳۳-۱۷۰.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۶۶)؛ *مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری در ایران*، تهران: نشر نی.
- افشار نادری، نادر (۱۳۶۲)؛ *اسکان عشایر و آثار اجتماعی و اقتصادی آن، مجموعه مقالات ایلات و عشایر*، تهران: انتشارات آگاه.
- امان‌اللهی، سکندر (۱۳۷۰)؛ *کوچ‌نشینی در ایران، پژوهشی درباره ایلات و عشایر*، ج ۱، تهران: نشر نی.
- ایلخانی بختیاری، حسینقلی خان (۱۳۷۳)؛ *کتابچه خاطرات*، مقدمه و حواشی احمد تدین، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران* (کتاب ششم)، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، صص ۱۳۹-۱۶۷.
- برتون، رولان (۱۳۸۰)؛ *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی ج ۱، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)؛ *جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)*، ج ۱، تهران: نشر نی.
- بهرامی، روح‌الله (۱۳۷۷)؛ «سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش‌شماره اول، صص ۸۵-۱۲۴.
- بیات، کاوه (۱۳۶۵)؛ *شورش عشایری فارس، ۱۳۰۹-۱۳۰۷ هـ.ش*، تهران: نشره نقره با همکاری انتشارات زرین.
- تاپر، ریچارد ال (۱۳۷۷)؛ «قومیت، جایگاه و معنای آن در مردم‌شناسی ایران و افغانستان»، ترجمه ابوالقاسم حسینپور و عباس جلالی، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، دوره ۱۳، ش ۲ و ۳، صص ۱۴۹-۱۷۴.
- تروتسکوی، و. و. (۱۳۵۸)؛ *نقش قبیله‌های اسکان یافته - کوچ‌نشینان ایران در دوران نوین*، ترجمه سیروس ایزدی، ج ۱، تهران: انتشارات بیگوند.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)؛ *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، ج ۱، تهران: نشر شیرازه.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۰)؛ «الگوی سیاست قومی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، س ۴، ش ۱ و ۲، شماره مسلسل ۱۱، صص ۱۱۹-۱۳۸.

- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۶۷)؛ *فارسانامه ناصری*، ج ۱، تصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسایی، ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۵)؛ «هویت ایرانی در شاهنامه»، *نامه فرهنگستان*، ش ۳۲، صص ۶۹-۷۶.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴)؛ *تاریخ قاجار، حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار.
- دوبد، بارون (۱۳۶۲)؛ *سفرنامه لرستان*، ترجمه سکندر امان‌اللهی، بهاروند و لیلی بختیار، مجموعه دو سفرنامه درباره لرستان، ج ۱، تهران: انتشارات بابک، صص ۸۸-۱۳۹.
- دلیریور، پرویز (۱۳۸۶)؛ *ریشه‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری ساخت دولت مدرن در ایران، از آغاز تا ظهور رضا شاه؛ دولت مدرن در ایران*، (مجموعه مقالات) گردآورنده رسول افضلی، ج ۱، قم: انتشارات دانشگاه مفید، صص ۱۱۱-۱۶۲.
- دیلم صالحی، بهروز (۱۳۸۵)؛ «اسطوره و حماسه، دو بنیاد هویت ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۲۷، س ۷، ش ۳، صص ۳-۲۴.
- راولینسون، سرهنری (۱۳۶۲)؛ *سفرنامه راولینسون (گذر از دهاب به خوزستان)*، ترجمه دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۵۷)؛ *فارس و جنگ بین‌الملل*، ج ۴، تهران: سازمان انتشارات اقبال.
- زوبر، پ. آ (۱۳۲۲)؛ *مسافرت به ارمنستان و ایران*، ترجمه محمود هدایت، بی‌جا، بی‌نا، چاپخانه تابان.
- سفیری، فلوریدا (۱۳۶۴)؛ *پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)*، ترجمه منصوره اتحادیه (مافی) و منصوره جعفری فشارکی (رفیعی)، ج ۱، تهران: نشر تاریخ ایران.
- سنجابی، علی‌اکبر (۱۳۸۰)؛ *ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران*، خاطرات علی‌اکبر سنجابی، سردار مقتدر، به تحریر و تحشیه دکتر کریم سنجابی، ج ۱، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- سینیایی، سیدعطاءالله (۱۳۸۵)؛ «نظام ایلیاتی و الگوی حکومت در ایران»، *دو فصلنامه نشریه علوم جغرافیایی*، دانشگاه تربیت معلم، ج ۵، ش ۶ و ۷، صص ۴۳-۶۲.
- ----- (۱۳۸۶)؛ «انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی پیوستن خان‌های بختیاری به مشروطه‌خواهان»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۸، ش ۱، صص ۱۳۹-۱۶۰.
- فراشبندی، علیمیراد (بی‌تا)؛ *جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هـ.ق*، ج ۱، بی‌جا.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۳)؛ «گرایش‌های بین فرهنگی الگوهای زیست شهری - عشایری در یک نمونه ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۵، ش ۱۷، صص ۸۵-۱۰۳.
- فی، برایان (۱۳۸۶)؛ *فلسفه امروزی علوم اجتماعی (نگرش چندفرهنگی)*، ترجمه خشایار دیهیمی، ج ۳، تهران: طرح نو.
- فیروزان، ت. (۱۳۶۲)؛ *درباره ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران، مجموعه مقالات ایلات و عشایر*، تهران: انتشارات آگاه، صص ۷-۶۲.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۸)؛ *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، ج ۲، تهران: انتشارات کویر.
- کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۷۳)؛ *ایران و قضیه ایران*، ج ۱ و ۲، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۴، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- کسروی، احمد (۱۳۸۴): *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- گارثویت، پروفیسور جن. راف (۱۳۷۷): «خان‌های بختیاری، دولت ایران و انگلیس (۱۳۳۳-۱۲۶۲)» هـ ق/ ۱۲۹۴-۱۲۲۵ هـ ش، ترجمه نصراله صالحی، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، س ۲، ش ۸، صص ۷-۴۴.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۶): «بازآفرینی مفهوم «ایران» در دوره صفویه و رابطه آن با هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۸، ش ۲۹، صص ۳-۳۰.
- لسان‌الملک سپهر، میرزا محمدتقی خان (۱۳۳۷): *ناسخ‌التواریخ، دوره کامل تاریخ قاجاریه*، با مقابله و تصحیح کامل و فارس به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر.
- لمتون، آ.ک.س (۱۳۳۹): *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ----- (۱۳۶۲): *تاریخ ایران*، ترجمه علی تبریزی، مجموعه مقالات ایلات و عشایر، ج ۱، تهران: انتشارات آگاه، صص ۱۹۵-۲۴۰.
- مارزولف، اولریش (۱۳۷۹): «گزارش سخنرانی: هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۲، ش ۵، صص ۳۳۱-۳۳۶.
- مطلبی، دکتر مسعود (۱۳۸۶): *تکوین دولت مطلقه مدرن در ایران، مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران*، گردآورنده رسول افضلی، ج ۱، قم: انتشارات دانشگاه مفید، صص ۱۹۳-۲۴۶.
- ملکم، سرجان (بی‌تا): *تاریخ ایران*، ج ۲، ترجمه میرزا حیرت، تهران: کتابفروشی سعدی.
- معینی‌علمداری، دکتر جهانگیر (۱۳۸۳): *هویت، تاریخ و روایت ایران، مجموعه مقالات ایران: هویت، ملیت، قومیت*، گردآورنده حمید احمدی، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صص ۲۵-۵۲.
- مکین روز، دکتر الیزابت (۱۳۷۳): *با من به سرزمین بختیاری بیایید*، ترجمه مهرباب امیری، ج ۱، تهران: نشر سهند.
- نیولی، گرادو (۱۳۸۷): *آرمان ایران، جستاری در خاستگاه نام ایران*، ترجمه سیدمنصور سجادی، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری پیشین پژوه.
- ویلسن، سرآرنولد (۱۳۴۷): *سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران*، ترجمه و تلخیص حسین سعادت نوری، تهران: انتشارات وحید.
- هیتس، والتر (۱۳۴۶): *تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: نشریه کمیسیون معارف.
- Vaziri, Mostafa (1993); *Iran as Imagined Nation: the construction of national identity*, New York: Paragon house.